

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

فقه اسلامی - موضوعات متفرقه - درس 26: حقوق برادری در اسلام.

سپاس خداوند جهانیان را و درود و سلام بر سرورمان محمد امین. بار خدایا تنها آن چه به ما آموختی را می‌دانیم و تو بسیار دانا و حکیم هستی. بار خدایا چیزی به ما بیاموز که ما را سود رساند و ما را از آنچه به ما آموختی بهره مند ساز و علم ما را بیفزای و حق را به ما حق بنما و ما را توفیق پیروی از آن عنایت فرما و باطل را به ما باطل بنما و ما را توفیق پرهیز از آن عنایت فرما و ما را از زمره‌ی کسانی قرار بده که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند و با رحمت خود ما را از جمله‌ی بندگان صالح خود قرار بده.

یادآوری مطالب گذشته:

برادران مؤمن، موضوع زکات پایان یافت و با پایان این موضوع عبادات نماز، روزه و زکات را پایان داده‌ایم و در سال‌های پیش درباره‌ی حج بارها سخن گفته‌ام و امسال نیز در خطبه‌های هفتگی درباره‌ی حج سخن گفته‌ام و پیش از آن موضوع ازدواج را پیش گرفتیم که یکی از مهمترین موضوعات شخصی است و بیش از یک و نیم سال درباره‌ی آن سخن گفتیم و پیش از این موضوعات به معاملات پرداختیم و تمام این‌ها از کتاب فقه السنه بوده است. من در صدد این هستم که موضوع تازه‌ای را آغاز کنم که پیش‌تر به آن نپرداختیم و آن موضوع عقاید است. در درس آینده به جای کتاب فقه السنه ان شاء الله از عقاید صحیح اسلامی سخن خواهیم و شاید یکی از معتبرترین کتاب‌های عقیدتی را برگزینیم و مدت طولانی به آن بپردازیم؛ چراکه موضوع عقاید نخستین موضوع در اسلام است؛ زیرا اگر عقیده صحیح باشد عمل درست است و اگر عقیده فاسد باشد عمل نیز نادرست است. کتاب احیاء علوم الدین را ادامه خواهیم داد که اکنون در بخش دوم آن هستیم. شاید در درس آینده داستان‌هایی از سیره‌ی پیامبر و یا اصحاب و تابعین رضوان الله علیهم را نیز به آن بیفزاییم. درس یکشنبه را فصلی از کتاب عقاید و فصلی از کتاب احیاء علوم الدین و بخشی از سیره‌ی پیامبر و اصحاب و تابعین انتخاب می‌کنیم.

از جمله حقوق برادری در اسلام:

وفاداری و اخلاص:

اکنون به احیاء علوم الدین می‌پردازیم تا حقوق برادرانی که در راه خدا با یکدیگر برادر شده‌اند را کامل بیان نماییم. به حق هفتم رسیدیم که عنوان آن: وفاداری و اخلاص است و معنای وفاداری را دانستیم که ایستادگی بر عشق و محبت تا زمان مرگ و پس از مرگ با فرزندان و دوستان است و منظور از محبت میان برادری در راه خدا، برای آخرت است نه دنیا.

1 - با وجود بالا رفتن مقام و منزلتش فروتنی‌اش را نسبت به برادرش تغییر ندهد:

به این رسیدیم که از جمله ویژگی‌های وفاداری این است که شخص فروتنی و تواضع خودش را نسبت به برادرش تغییر ندهد گرچه شأن و مقام او بالا رفته باشد. انسان در دنیا از مکانی به مکانی دیگر و از مقامی به مقامی دیگر و از کاری به کار دیگر منتقل می‌شود و زمانی که مقام او بالا رفت از باب وفاداری به برادران دینی خود نباید از آنان دور شود و تغییر رفتار دهد و خودش را بالاتر از آنان نبیند. از ویژگی‌های بزرگواران مؤمن این است که با برادرانش یک رنگ و یک شکل است و از جمله ویژگی‌های خدازدگان این است که اگر مقام او بالا رفت برادرانش را فراموش می‌کند. پس برتری جویی نسبت به برادران که حالت رفتار را با آنان تغییر می‌دهد؛ پستی است یعنی یکی از اعمالی که مورد نکوهش است این است که وقتی مقام شما بالا رفت خود را از برادران خود برتر بدانید. سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی مقام شما بالا رفت خود را از برادران خود برتر فرمان او بود و قبایل تسلیم او شدند و رهبر و فرماندهی این جامعه‌ی جدید شد. انصار ترسیدند که مبادا پیامبر صلی الله علیه وسلم مانند در مکه یعنی شهر خودش را ترجیح دهد و وقتی به ایشان ابراز نگرانی کردند فرمود:

((إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ هَاجَرْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ فَأَلْمَحِيَا مَحْيَاكُمْ، وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ، قَالَ: فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَكُونُ وَيَقُولُونَ: وَاللَّهِ مَا قُلْنَا الَّذِي قُلْنَا إِلَّا الضَّنَّ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُصَدِّقَانِكُمْ وَيَعْذِرَانِكُمْ))

((من بنده و فرستاده‌ی الله هستم؛ به سوی الله و شما هجرت نمودم و زندگی و مرگ من با شما خواهد بود)). انصار با شنیدن این سخن، گریه کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: سوگند به الله که ما این سخنان را از فرط محبت الله و پیامبرش به زبان آوردیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله و رسولش شما را تصدیق می‌نمایند و عذر شما را می‌پذیرند»

[احمد از ابوهریره]

((لو سلك الناس فجاً وسلكت الأنصار فجاً لسلكت فجاً الأنصار، اللهم ارحم الأنصار وأبناء الأنصار وأبناء أبناء الأنصار))

((اگر مردم به راهی روند و انصار به راهی دیگر روند من راه انصار را خواهم رفت. بار الها!

انصار، فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را بیامرز))

این وفاداری است. وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مکه رسید و آنجا را فتح نمود یارانش بر سر این که در خانه‌ی چه کسی بماند با هم اختلاف پیدا کردند ایشان فرمود: «خیمه‌ای برایم در کنار قبر خدیجه بر پا کنید» تا وفاداری‌اش را به همسرش که در هنگام تکذیب مردم او را تصدیق می‌نمود، اعلام فرماید. زمانی که مردم او را رها کردند او همراه پیامبر بود. با مال خود او را حمایت نمود. با او مهربانی می‌نمود. در عین تنهایی او را تأیید و به او ایمان آورد. فرمود: «نزد قبر خدیجه برایم خیمه‌ای بر پا کنید» تقریباً وفاداری از نخستین اخلاق مؤمن است. وفاداری به برادرانش، با کسانی که در سختی‌ها با او

بوده‌اند، با کسانی که در مصیبت‌ها همراه او بوده‌اند. تنها انسان فرومایه زمانی که به جایی می‌رسد نسبت به برادرانش فخر فروشی می‌کند.

بزرگواران زمانی که به آسایش می‌رسند کسانی را که در سختی‌ها با آنان بوده‌اند را به یاد دارند

* * *

کسی که با زنی ازدواج می‌کند و زن با او می‌ماند اما زمانی که ثروتمند می‌شود در پی زن دیگری است این به خدا عین پستی است. زمانی که فقیر بودی از زندگی با تو خشنود بود اما وقتی تو ثروتمند شدی دیگر از او خوشش نمی‌آید؟! این شخص در حالی با خداوند ملاقات می‌کند که خداوند بر او خشم گرفته است. یکی از پیشینیان پسرش را پند می‌داد و می‌گفت: «پسرم تنها با افرادی دوستی کن که اگر به او نیازمند شدی به تو نزدیک شود و اگر از او بی‌نیاز شدی در تو طمع نورزد و اگر مقامش بالا رفت خود را برتر از تو نداند.»

حکیمی گفته است: «اگر برادرت به ولایتی رسید و بر نیمی از محبت خود به تو هم چنان استوار بود؛ این هم زیاد است.» دو دوست جوانی را با هم زیستند و زندگی سختی داشتند. یکی به دیگری گفت: اگر مقام بالایی رسیدی مرا هم به یاد خواهی آورد؟ گفت: پناه بر خدا من هرگز تو را فراموش نخواهم نمود. گفت: چگونه تو را ملاقات کنم؟ گفت: برایم کنار همین درخت بایست-درختی در شهر برایش تعیین کرد- روزگار گذشت و یکی از آن دو مقام بالایی دست یافت. این دوست برادر نزد درخت می‌ایستاد و دوستش به او نگاه می‌کرد اما او را سلام نمی‌کرد. وقتی از مقام خود برکنار شد نزد او آمد. گفت: آیا مرا نمی‌دید؟ گفت: «به خدا سوگند حتی درخت را نمی‌دیدم». نه تنها تو را بلکه درخت را هم نمی‌دیدم. انسان گاهی نابینا می‌شود. برای همین حکیمی گفته است: «اگر برادرت به ولایتی رسید و نیمی از محبت خود را به تو داشت این هم زیاد است.»

ربیع روایت می‌کند که شافعی رحمه الله در بغداد با شخصی پیمان برادری داشت. پس از چندی برادرش به مقامی رسید. و نسبت به شافعی تغییر رویه داد. شافعی با شخصی پیمان برادری داشت و او وی را فراموش کرد. شافعی این ابیات را برای او نوشت و در نامه‌ای برایش فرستاد و گفت:

برو که قلب من محبت تو را طلاق ابدی داد و این طلاق توافقی نیست

اگر بازگشتی که این یک طلاق است و دوستی تو با من تا دو طلاق دیگر باقی می‌ماند

و اگر نیامدی طلاق دیگر خواهم داد و دو طلاق در دو حیض خواهد بود

اگر سومین طلاق قطعی از من صادر شد دیگر ولایت سیب سودی برایت نخواهد داشت

* * *

این یک نکته، یعنی این از وفاداری است که اگر به جایگاه والایی رسیدید برادران را که در سختی‌ها با شما بوده فراموش نکنید.

2 - با برادران بر چیزی خدانا پسنده همراه نشوید:

نکته دوم: بدانید که وفاداری این نیست که با برادران بر سر چیزی به ناحق و مربوط به دین توافق نمایید و همراه شوید. وفاداری این نیست که بر گناه او ساکت بمانید. وفاداری این نیست که بر گناه او مهر تأیید بزنید. وفاداری این نیست که ببینید درآمد او حرام است اما چیزی نگویید. وفاداری این نیست که نمازش را ترک کند و شما ساکت بمانید. این خیانت است. وفاداری به برادر مسلمان این است اگر منحرف شد یا گناه کرد و یا کوتاهی نمود به او تذکر دهید بدون آن که در ملاء عام باشد زیرا این نیز بدنام کردن است و نصیحت محسوب نمی‌شود.

بلکه وفاداری این است که حتی با او مخالفت کنید. شافعی با محمد بن عبدالحکم دوست بود و نزد او می‌رفت و به او تمایل داشت و می‌گفت: «تنها دلیل ماندن من در مصر او است.» محمد بیمار شد. شافعی رضی الله عنه به عیادت او رفت و گفت:

دوست بیمار شد و من به عیادت او رفتم و از نگرانی بر او بیمار گشتم

و دوست به عیادت من آمد و از نگاه به او شفا یافتم

یعنی او را شفا دادم. مردم به دلیل خلوص این دوستی و کمال آن فکر می‌کردند پس از وفات حلقه‌ی درس خود را به او واگذار خواهد کرد زیرا آنان با هم بسیار دوست بودند. در هنگام بیماری شافعی از او پرسیدند: پس از تو ای ابو عبدالله ما نزد که بنشینیم؟ یعنی جانشین تو کیست؟ ابومحمد، محمد بن عبدالحکم، سر خود را بالا گرفت و خود را به شاگردان شافعی نشان داد و در کنار سر شافعی بود تا وی به او اشاره کند. شافعی گفت: «سبحان الله شکی در این است؟ ابویعقوب بویطی».

گویى انفجار رخ داد. غافلگیری بزرگی بود. تمام مردم فکر می‌کردند او پس از خود محمد بن عبدالحکم را جانشین خود خواهد نمود. محمد سر شکسته شد و یاران شافعی به بویطی پیوستند با این که محمد کاملاً بر مذهب شافعی بود اما کسی که پس از خود جانشین نمود زاهدتر و با تقواتر بود. شافعی به خاطر خداوند و مسلمانان نصیحت نمود و تعارف را کنار گذاشت و خشنودی مردم را بر خشنودی خداوند ترجیح نداد وقتی وفات نمود محمد بن عبدالحکم از مذهب او باز گشت و به مذهب پدرش برگشت و کتاب‌های مالک رحمه الله را خواند.

این نصیحت یعنی وفاداری کامل است که هرگز بر سر چیزی که خدایسندانه نیست با او توافق نکنید. یعنی این که خیرخواهی به خاطر خداوند اوج وفاداری از روی محبت است.

احنف می‌گوید: «برادری گوهری ظریف است اگر آن را حفظ نکنید در معرض آسیب‌ها خواهد بود. پس آن را با فروخوردن خشم نگه دارید تا برای آن که به شما ظلم کرده؛ عذری داشته باشید و با خشنودی تا فضل را از خود و کوتاهی را از برادران نبینید» یعنی برادری گوهری ظریف است، زود در هم می‌شکند مواظب باشید با انتقاد یا با احساس منت شما بر خود و یا احساس کوتاهی برادران در حق شما این برادری در هم نشکند. اگر به شما بدی کرد عذر او را بپذیرید تا این اصل حفظ شود.

3 - از جدایی بسیار بی تاب باشد:

از نتایج دیگر وفاداری این است که وی از جدایی بسیار بی تاب است. فطرت از اسباب جدایی تنفر دارد. چنان که گفته شده است:

تمام مصایب روزگار را آسان یافتم به جز جدایی از محبوبان که سخت است.

جدایی از عزیزان یکی از بدترین مصیبت‌های جهان است.

ابن عیینه می‌گوید: «اقوامی را به یاد دارم که سی سال است از آنان جدا شده‌ام اما هنوز فکر نمی‌کنم حسرت آنان از دلم بیرون رفته باشد.»

برادر خوب، وفادار، مؤمن، راستگو، دوست دار، فروتن اگر از شما جدا شود حسرت بر دل شما می‌ماند و آن را به درد می‌آورد.

4 - به سخنان مردم درباره‌ی دوست خود گوش ندهید:

اکنون یکی از نشانه‌های وفاداری این است که به سخنان مردم درباره‌ی دوست خود گوش ندهید به ویژه کسی که اول او ابراز دوستی و محبت نموده است زیرا مردم این روابط را به شکل زیر به هم می‌زنند: می‌گویند دوستان تو کیستند؟ می‌گویند: فلانی دوست من است او انسان بسیار خوبی است. به خدا انتخاب خوبی داشته‌اید. چه دوستی است. وقتی او را نزد تو می‌ستاید شادمان می‌شوید. آرام می‌گیرید. به شما می‌گوید: از نظر کردار دوست خوبی است و اخلاق عالی دارد. سبحان الله اما دو روز پیش رفتاری از او دیدم که مرا اندوهگین نمود. باور نمی‌کردم. به او می‌گویند: منطقی نیست. چه کرده است؟ بخشی از عیب‌های او را به شما می‌گوید. این دام نامیده می‌شود. وقتی شما را

می‌ستاید تا به او گوش دهید اما اگر بلافاصله این عیوب را بگویید به او گوش نمی‌دهید. اما برای این که شما را به خود وادارد اول با ستایش خودتان آغاز می‌کند و سپس به انتقاد از او می‌پردازد پس از نشانه‌های وفاداری کامل این است که به سخنان مردم درباره‌ی او گوش ندهید. بنابراین باید از نیرنگ و فریب در دو به هم زنی‌ها دوری کرد و کسی که دوری نکند دوستی‌اش هرگز پایدار نخواهد بود.

شخصی گفته است: مردی نزد حکیمی آمد گفت: طالب دوستی تو آمده‌ام. گفت: اگر مهر آن را سه تا قرار دهی موافقم - دوستی با من مهریه دارد- گفت: مهریه اش چیست؟ گفت: در مورد من به سخن هیچ کس گوش ندهی، در کاری با من مخالفت ننمایی و در خیرخواهی ات به من خیانت نوری. به سخنان دیگران در باره‌ی من گوش ندهی، با من مخالفت نکنی، و در خیرخواهی برای من کوتاهی نکنی.

5 - دشمن دوست خود را تصدیق نکنید:

از جمله نشانه‌های وفاداری این است که با دشمن دوست خود دوستی نکنید. شما دشمن سرسختی دارید. درباره‌ی شما سخنان نادرستی می‌گوید. برایتان شبهه ایجاد می‌کند. دوست وفادار شما با او دوستی می‌کند. سیدنا علی رضی الله عنه گفت: «دوستان شما سه دسته‌اند: دوست شما، دوست دوست شما، و دشمن دشمن شما و دشمنان شما سه تن هستند: دشمن شما، دوست دشمن شما و دشمن دوست شما». انسان حق ندارد با دشمن دوست خود دوست شود؛ زیرا این وفاداری نیست. این حق هفتم است. حق هشتم و پایانی باقی می‌ماند.

آسان گیری و سخت نگرفتن:

حق هشتم عنوانش این است: آسان گیری و سخت نگرفتن به این روش که برادر خود را بیش از توانش تکلیف نکند. ما فردا ان شاء الله خواهیم آمد نزد تو ناهار خواهیم خورد. تعیین می‌کند. این چیست؟ این تکلیف است. انسان میان سختی و آسانی است. میان تنگ دستی و فراخی است. شاید بیکار باشد. شاید همسرش بیمار باشد. شاید در خانه‌اش مشکلی داشته باشد. شاید ثروتمند باشد. فلان برادرم را خداوند آسایش ارزانی داشته است، درست است اما شاید در خانه‌اش بیماری باشد. شاید همسرش بستری باشد. چه کسی آشپزی کند؟ شاید مشکلی داشته باشند. گاهی در خانه مشکلاتی وجود دارد. از دخترش خواستگاری شده ولی خواستگار هنوز نیامده است. آیا موافقت می‌کنند یا نه؟ در این خانه نگرانی وجود دارد. برادر ما فردا ناهار نزد شما می‌آییم. رو در بایستی می‌کند. آسان گیری و سخت نگرفتن و تکلیف نکردن.

برعکس باید به او آسان گرفت. نباید سربار او باشید. نباید از مال و مقام او سوء استفاده کنید. نباید او را در رودربایستی قرار دهید. نباید او را مجبور به جویا شدن احوال خود کنید. و پرداختن به حقوق شما و .. نباید او را مکلف کنید. برادر من بر گردن تو حقی ندارم؟ ما را دعوت کن. این تعیین تکلیف است. باید فقط او را به خاطر خداوند دوست داشته باشید. هر چه ایمان شما بالاتر باشد ایجاد زحمت شما کمتر است. اگر سی بار برایش کاری کردید یک بار هم نخواهید برایتان کاری بکند. اگر یک میلیون بار به او خدمت کردید. آیا به خاطر خدا به او خدمت کرده‌اید؟ همین...

((اصنع المعروف مع أهله ومع غیر أهله، فإن أصبت أهله أصبت أهله وإن لم تصب أهله فانت

أهله))

((با سزاواران نیکی و ناسزایان آن نیکی کن. اگر به اهل نیکی نیکی کردی به آنان نیکی کردی و

اگر به اهل آن نیکی نکرده باشی خودت سزاوار نیکی بوده‌ای))

[سیوطی در الجامع الصغیر، و آن را در تاریخ خود به خطیب نسبت داده است]

آیا در گذشته به مناسبت ازدواجت به تو هدیه‌ای ندادم؟ برادر ما صاحب فرزندى شده‌ایم و تو به ما هدیه‌ای نداده‌ای. شما با این کار از او حقی طلب می‌کنید و شاید او به سختی افتد و پول هدیه را نداشته باشد.

خلاصه‌ی کلام این است که اگر برادری به خاطر خدا دارید به او خدمت کنید بدون آن که از او توقع خدمت مشابهی را داشته باشید. نباید محبت او را با گرفتن اموال و یا استفاده از مقامش سوء استفاده کنید. نباید بیش از توانش او را مکلف کنید. نباید او را مجبور به جویا شدن احوال خود کنید. این که حقوق شما را کامل ادا کند. تمام این‌ها نشانه‌های سست ایمانی است. من به فلان جا می‌روم چیزی نمی‌خواهی؟ چرا به خدا اندکی صبر کن من یک لیست دارم. به او لیستی می‌دهید که نیاز به پنج ساعت وقت دارد. برادرمان به فلان مغازه می‌رود شاید وسایلی همراه او باشد. شما با این کار بیش از توان او را مکلف نموده‌اید: به او بگویید: دست شما درد نکند. سپاس گزارم. او را مجبور نکنید. شخصی به سفری کوتاه می‌رود. می‌بیند سفارشات بیش از توان او است. نیاز به ده ساعت دارد. اما او تنها برای یک روز سفر می‌کند. حجم سفارشات منطقی نیست. شخصی به کشوری می‌رود به سفارش هایی می‌کنند که دو چمدان نیاز دارد. او بیست کیلو دارد و باید ارز بپردازد. این منطقی نیست. کسی را بیش از حد توانش مجبور نکنید.

اما این که او را وادار به دعا برای خود کنید، پسندیده است. شما می‌توانید به او بگویید برایتان دعا کند. می‌توانید از دیدن او آرام بگیرید. می‌توانید برای دین خود از او کمک بگیرید. برادر بر ایمان دعا کن. این حقوق برادری است. به خدا اگر به دیدار ما بیایی ما خوشحال می‌شویم. او را به دیدار خود فرا بخوان. یا به دیدار او برو. یا از او برای دین خود یاری بجوید. این جایز است. با خدمت به او به خدا نزدیک شوید. با ادای حقوق او به خدا نزدیک شوید. با تحمل بار مسئولیت‌هایش به خدا نزدیک شوید. این برادر خدایی است. برخی گفته‌اند: «کسی که از برادرانش چیزی بخواهد که آنان از او نخواستند، به آنان ستم کرده است».

شما مغازه‌ای دارید و او مغازه‌ای دارد. در مغازه‌اش او را دیده‌اید و وسیله‌ای را خریده‌اید به شما می‌گویند: نیازی نیست. قیمتی ندارد برادر. دومی در مغازه شما به دیدارت نیامده و چیزی را بدون پرداخت قیمت بر نمی‌دارد، بنابراین شما چیزی از آنان گرفته‌اید که آنان از شما نگرفته‌اند و این اخلاق مؤمن نیست. «کسی که از برادرانش چیزی بخواهد که آنان از او نخواستند، به آنان ستم کرده است و کسی که مانند آن چه از آنان گرفته به آنان دهد آنان را خسته کرده است».

شما به او خدمتی کرده‌اید. پس از دو هفته او را مجبور به انجام خدمتی مشابه برای خود کرده‌اید. او را خسته نمودید. بنابراین این فرایند دین و ادای دین شد. این را برای خدا انجام نداده‌اید. «کسی که از برادرانش چیزی بخواهد که آنان از او نخواستند، به آنان ستم کرده است و کسی که مانند آن چه از آنان گرفته به آنان دهد آنان را خسته کرده است و کسی که از آنان چیزی بخواهد به آنان لطف کرده است».

به آنان خدمت کنید و اگر امکان دارد از آنان چیزی نخواهید در حقیقت به آنان لطف کرده‌اید. یکی از دانشمندان گفته است: «کسی که خود را نزد برادران بیش از حد نشان دهد گناه کرده و آنان نیز گناه کار شده‌اند».

کسی که خود را نزد برادران بیش از حد نشان دهد گناه کرده و آنان نیز گناه کار شده‌اند:

پیامبر ما صلی الله علیه وسلم آیا در زمین بهتر از او کسی بود؟ کسی کامل‌تر از او وجود داشت؟ کسی از او به خدا نزدیک‌تر بود؟ کسی از او بالاتر بود؟ خیر، با یاران خود بود. می‌خواستند گوسفندی ذبح کنند تا بخورند. یکی از آنان گفت: من آن را ذبح می‌کنم. دوم گفت: من پوست می‌کنم. سوم گفت: من آن را می‌پزم. ایشان صلی الله علیه وسلم فرمود: «و من هم هیزم جمع می‌کنم».

ای رسول خدا نیازی نیست ما این کار را می‌کنیم. فرمود: «خیر، خداوند نمی‌پسندد که بنده‌اش را از هم نوعانش برتر ببیند». انسان گاهی سرگردان است و با برادرانش به گردش می‌رود و به آنان

می‌گوید: من خسته‌ام می‌خواهم استراحت کنم. آنان خوراکی می‌خرند و می‌پزند و غذا آماده می‌کنند. بفرما. بیدار می‌شود و می‌خورد می‌دانیم تو خسته‌ای!! می‌خورد و عقب می‌رود گویا هیچ وظیفه‌ای ندارد. گروهی خدمت می‌کنند و ظروف را می‌شویند. این اخلاق مؤمن نیست. بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم سرور انسان‌ها و دوست خدا می‌فرماید: «خداوند نمی‌پسندد که بنده‌اش را از هم نوعانش برتر ببیند».

سیدنا ابوبکر صدیق افسار شترش از دستش افتاد و یارانش کنار او بودند. خود از شتر پایین آمد و افسار را برداشت. یارانش تعجب کردند. ای خلیفه‌ی رسول خدا ما این کار را می‌کردیم. گفت: «خیر، از دوستم رسول خدا شنیدم که فرمود: «از مردم چیزی نطلبید».

گاهی انسان بیمار است. بستری است. اگر چیزی از برادرش بخواهد این مشروع است. اما تا زمانی خودش بتواند، نیاز خودت را با دست خود برآورده کن و این شکر و سپاس توانایی‌ات است.

((من أكثر ذکر الله فقد برئ من النفاق))

((کسی که بسیار ذکر خداوند را بگوید از نفاق به دور است))

[طبرانی در الصغیر از ابوهریره]

((برئ من الشح من أدى زكاة ماله))

((کسی که زکات مال خود را پردازد از بخل به دور است))

[طبرانی از جابر بن عبد الله]

((وبرئ من الكبر من حمل حاجته بیده))

((کسی که خودش نیازش را برآورده کند از تکبر به دور است))

[قضاعی و دیلمی از جابر به صورت مرفوع و ابن لال از ابوامامه در روایتی لفظ بضاعته به جای سلعته آمده است]

رسول الله در نبرد بدر وقتی مرکب‌ها را اندک یافت فرمود: «هر سه نفر روی یک مرکب سوار شوند و من و علی و ابولبابه بر یک مرکب سوار می‌شویم.» پیامبر بر مرکب سوار شد و نوبت سواری او به پایان رسید. نوبت علی و ابولبابه رسید و درخواست کردند سوار بماند و ادامه دهد. اما ایشان فرمود: خیر.

رسول الله به عدی بن حاتم طائی بالشتی از پوست پر شده با لیف خرما داد. به عدی فرمود: بر روی آن بنشین. گفت: شما بنشینید. فرمود: نه تو بنشین. گفت: من روی آن نشستم و رسول الله روی زمین نشست. پیامبری این است.

کسی که خود را نزد دوستانش بیش از توان خود نشان دهد هم او گناه کرده و هم آنان گناه می‌کنند. گناه کرده چون خود را بالاتر از آنان وانمود کرده است. آنان گناه می‌کنند زیرا او را پند نداده‌اند و فکر کرده‌اند واقعا در همان سطح است. تا زمانی برادرانی هم سطح او باشند باید بگویند: برخیز و با ما همکاری کن. اگر ساکت ماندند یعنی او بالاتر از آنان است. آنان گمان کرده‌اند و به او نیز تلقین کرده‌اند... گناه کرده و گناه کرده‌اند. کسی که خود را همسطح آنان نماید خودش و آنان را خسته می‌نماید. و کسی که خود را پایین‌تر از خود نشان دهد هم خودش و هم آنان سالم می‌مانند.

آسان گیری کامل یعنی وادار نکردن دیگران:

آسان گیری کامل یعنی وادار نکردن دیگران تا این که دیگران شرم‌منده نشوند. جنید می‌گوید: «دو تن که برای خدا برادر می‌شوند اگر یکی از دیگری بترسد یا شرم‌منده‌ی او شود دلیل آن در یکی از آن دو نهفته است».

زشت‌ترین عادت در خانواده مثلا زمانی است که داماد به خانه‌ی عمویش می‌رود و آنان او را خوش آمد می‌گویند و به او احترام می‌گذارند و از او به خوبی پذیرایی می‌کنند و او نیز با آنان مؤدب است و وقتی به خانه می‌رود به همسرش می‌گوید: پنیرشان خیلی شور بود. یک ذره زیتون آورده بودند. تخم مرغ را با روغن نباتی پخته بودند و روغن محلی استفاده نکرده بودند. از آن غذا به همسر خود انتقاد می‌کند. همسرش خجالت می‌کشد و مادرش را سرزنش می‌کند. این جا رودربایستی نمود پیدا می‌کند. یعنی وی انتقاد کرده است. یعنی او بسیار مراقب کارهای ما است. این نوعی ستم است. اگر شجاع باشید تنها یک حالت وجود دارد. اگر رودربایستی وجود دارد نزد آنان نروید. اگر آنان را دوست دارید رودربایستی را کنار بگذارید. مؤمن چنین است. انتقاد کردن در صورتی که همسر بینوا باشد او را در هم می‌شکند. شوهر از خانواده اش انتقاد می‌کند. از خانواده اش دفاع می‌کند به او می‌گوید: از آنان دفاع نکن. به تو نگفتم خانواده‌ات سلیقه ندارند. شگفت‌آور است. اگر ساکت شود او ساکت نمی‌شود. و اگر دفاع کند مانع وی می‌شود. این‌ها تماما اخلاق نادانان است. اخلاق جاهلیت است.

((إن الله يحب معالي الأمور وأشرافها ويكره سفاسفها))

((خداوند امور والا و برتر را دوست دارد و امور بیهوده را نمی‌پسندد))

[طبرانی از حسین بن علی]

به خداوند یکتا مومن به امور بیهوده نمی‌پردازد. این‌ها بیهوده است. یک خرما یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم را سد جوع می‌نمود. برایتان شام آورده‌اند. این یعنی شما برایشان مهم هستید. این تمام چیزی است که در اختیار دارد. گویا میوه داشتند اما برایم نیاوردند. من در یخچال دیدم. در را باز کردم تا آب بیاورم میوه‌ها را دیدم. این چه دامادی است؟ «هر گاه دو نفر به خاطر خدا با هم برادری نمودند و یکی از دیگری ترسید یا شرم‌منده شد دلیل در یکی از آن دو است»

بدترین برادری زمانی است که به خاطر برادران به زحمت افتید:

علی رضی الله عنه می‌گوید: «بدترین دوستان کسی است که به خاطر او به زحمت بیفتید» این بدترین دوست است. من دوستی داشتم که از کشور همسایه می‌آمد و در جلسات علمی شرکت می‌نمود و گاهی شب نزد من می‌ماند. به من می‌گفت: هر چه داری برایم بیاور. بسیار شادمان می‌شد. اگر همیشه درب خانه‌ام را می‌زد هرگز ناراحت نمی‌شدم. سبک سایه بود. هر چه در خانه بود برایش می‌آوردم. در هر جا می‌خوابید راضی بود. هر چه غذا در خانه بود مهمانش می‌نمودم. هرگز او را سربار نمی‌دانستم. زیرا زحمتی نداشت. وقتی در کشورش به دیدارش می‌رفتم همان کار را می‌نمود. هر چه داشت می‌آورد. این طور دوستی‌ها دوام دارد. بعضی شب نشینی‌هایی هستند که ابتدا یک لیوان چایی می‌آورد. بار دوم کیک با چایی می‌آورد. پس از آن شیربرنج می‌آورد. پس از آن خامه سپس شام و پس از آن شام و شیرینیجات. پس از این دیدارها متوقف می‌ود، تمام دوره لغو می‌شود. نباید بیش‌تر از این ادامه یابد. موضوع را عادی به حساب آورید. دیدار را مهمترین هدف بدانید. دیدار از هر چیزی مهم‌تر است. تکلف انس و الفت را از بین می‌برد. زحمت ایجاد نکنید. طبیعی باشید. اگر یک بار تکلف ایجاد کنید بار دیگر هرگز نخواهید توانست تکرار کنید. اگر این بار تکلف نمایید شاید کسی که برایش دست بالا گرفته‌اید درآمد اندکی داشته باشد و نتواند مانند شما برایتان چنین شامی بیاورد. این شام نیمی از درآمد او را از بین خواهد برد. شما او را آزوده‌اید و ارتباط او را با خود قطع کرده‌اید. طبیعی باشید. اگر قهوه دارید قهوه و اگر ندارید همان چایی کافی است. قهوه گران است. قهوه ندارید چایی بیارید. چایی نیست بادرنجبونه برایشان بیاورید. شکر هست شکر برایش بیاورید. تعارفات و زحمات را کنار بگذارید این دوستی را استوار می‌گرداند. بدترین دوستان کسی است که

به خاطر او به زحمت افتید و شما را نیازمند مدارا کند. به شما می‌گوید: من تحمل هیچ حرفی ندارم. شما را به عذرخواهی و می‌دارد. سه ویژگی دارد: «بدترین دوست کسی است که شما را به زحمت اندازد و شما را به مدارا وادارد و به عذرخواهی مجبور نماید».

به این معنا که برادر خوب کسی است که شما به خاطر او به زحمت نمی‌افتید و به خاطر او شرمنده نمی‌شوید. شما را دوست دار خود می‌داند. به خدا من قصد گفتن این سخن را ندارم. خشمگین نشو. به هر حال اشکالی ندارد. مشاهده می‌کنید همه چیز را به هم می‌ریزد و می‌گوید: طبیعی است. همین که همدیگر را دوست داشته باشید کافی است. اما این همه جزئی نگری کار نادانان است. به او می‌گوید: «ای پروردگارم، من خدای تو و تو بنده‌ی منی» یک بادیه نشین شتر خود را گم می‌کند و آن را می‌یابد و از شادمانی اشتباها می‌گوید: «ای پروردگارم، من خدای تو و تو بنده‌ی منی» و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «خداوند از توبه‌ی بنده‌اش بیشتر از این بادیه نشین که شترش را یافته خوشحال می‌شود.» افرادی کینه‌هایی به دل دارند و هرگز از دل بیرون نمی‌کنند. به شما می‌گویند: شما این گونه سخن گفتی هرگز از یادم نمی‌رود. این بدترین دوست است. کسی که به خاطر او به زحمت می‌افتید و شما را به مدارا و می‌دارد و شما را شرمنده می‌کند.

فضیل می‌گوید: " مردم فقط به خاطر زحمت و رو در بایستی از هم قطع رابطه می‌کنند ". باری به شما گفتیم: یک دوره هفده سال طول کشید. سه شنبه ها، تعجب کردند زیرا هر دوره‌ای پس از یک یا دو سال تمام می‌شد. بیشترین حد آن یک سال بود. زیرا تکلف و زحمت آن را قطع می‌کرد. هفده سال. یکی پرسید: دلیل آن چه بود؟ گفتند: نه غیبتی بود، نه زنان بودند و نه زحمت و نه رودر بایستی و نه هیچ. اگر زنان می‌بود تمام می‌شد. حرام و نافرمانی و اختلاط ایجاد می‌شد. به او نگاه کردی. به خدا نگاه نکردم. در شب برایش مشکل درست می‌کند. تو به او نگاه کرده‌ای. گناهی انجام شده است. این‌ها روابط دنیایی است. اما مؤمنان اختلاط ندارند. کسی را نمی‌شناسد. قطع رابطه‌ها همه ناشی از رودر بایستی‌ها است. یکی به دیدن برادرش می‌رود و وی به زحمت می‌افتد بنابراین رابطه‌اش را قطع می‌کند.

عائشه می‌گوید: «مؤمن برادر مؤمن است او را غنیمت نمی‌شمارد» معنای غنیمت نشمردن چیست؟ یعنی از او سوء استفاده نمی‌کند. می‌گوید: این چاپلوس است. مقام خود را بالا ببر تا نزد خداوند والا گردی. چیزی که به او می‌دهد به تو هم می‌دهد. مبادا نزد او بنشیننی و خودت را برای او خوار کنی. «نه از او سوء استفاده می‌کند و نه او را شرمنده می‌سازد».

بنابراین با وقار متانت در حد معقول می‌نشیند. اندکی راحت باشد و متمایز، این برادر تو است. جنید می‌گوید: «دو تن که برای خدا برادر می‌شوند اگر یکی از دیگری بترسد یا شرمنده‌ی او شود دلیل آن در یکی از آن دو نهفته است».

یکی دیشب به من گفت: با من سوار شد و من یک حدیث قدسی برایش خواندم. اشک از چشمانش سرازیر شد و به من گفت: خدا پاداش خیر به تو دهد، همراه تو سوار شدم و با گفتن این حدیث با من همدم شدم، به او گفتیم: به خدا طبیعی است پس از چه بگوییم؟ به من گفت: دیشب با شخصی سوار شدم آن قدر به خودرو خود می‌نازید و تکبر داشت و چپ چپ به من می‌نگریست. به من گفت: به خدا بارها قصد کردم به او بگویم: بایست تا پیاده شوم. تحمل نداشتم. هیچ نگفتم. چراکه بر خودرو او سوار شده و وی او را رسانده است. پناه بر خدا این تکبر است.

به سرمه بنگر که سنگی بوده است اما چون نرم گشته جایش تخم چشم هاست

* * *

پرهیز از زحمت انداختن و احتیاط زیاد:

به خدا برادران به هر قدر که فروتن باشید نزد خداوند و مردم بالا می‌روید و متکبر در نظر خداوند خوار است. ویژگی زشت تری از تکبر وجود ندارد. برای چه؟ تو که هستی؟ نطفه‌ای که نهایتاً پس

از مرگ لاشه‌ای بد بو خواهی بود. و با یک اشتباه در زندگی می‌بینید که طرف حواسش را از دست داده است. با یک سنگریزه در کلیه شب نمی‌خوابید و اورژانس را فرا می‌خوانید. به شخصی گفتند: با که همنشین شویم؟ گفت: «با کسی که شما را به زحمت و رودربایستی نیندازد و احتیاط و محافظه کاری در میان شما نباشد». احتیاط نیز اشکال دارد. می‌ترسید اگر یک حرف بزنیید شما را به باد انتقاد بگیرد. این چه زندگی‌ای است؟ این چه دوستی و محبتی است؟ می‌ترسد. یک حرف زدید می‌بینید ساکت است. آیا چیزی شده است؟ خیر، از من ناراحت شده‌ای؟ نه ناراحت نیستم. اما مؤمن این گونه نیست. اگر محبت باشد، تعارف و تکلف از میان می‌رود. نام شما را گفته و نگفته استاد. احترام مرا ندارد و ارزش مرا نمی‌داند. فراموش کرده استاد بگوید. به شما چه گفته است؟ گفته: فلانی. چرا این همه ناراحت می‌شوید؟ خداوند در قرآن کریم تنها یک لقب ذکر کرده است:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾

(بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد)

[سوره مسد: 1]

لقبی دیگر نیامده است، اما ای یحیی، ای زکریا، ای عیسی، دوستان خود را با اسم نام برده و دشمن خود را با لقبش آورده است.

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾

(بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد)

[سوره مسد: 1]

شخصی نمی‌خواهد شما را استاد صدا کند و شما را با نام می‌خواند. می‌گوید: فلانی، اشکال ندارد. فامیل شما را از یاد برده به نام خودتان صدایتان می‌زند. این همه محافظه کاری نیز روابط را قطع می‌کند.

جعفر صادق رضی الله عنه می‌گوید: «سربارترین دوست من برای من کسی است که مرا به زحمت بیندازد و به خاطر او احتیاط کنم و بهترین آنان برای من کسی است که همان طور که در تنهایی‌ام هستم، با او باشم.»

شخصی به مکانی رفت و دوست خود را با خود برد. به او گفت چه با خود آورده‌ای؟ به خدا اندکی گندم پوست کنده داریم. در یک سینی آن را تهیه کردیم. بسیار لذیذ بود. با شما خورد. نشانه‌ی دوست موفق این است که اگر با او باشید گویی تنهایی‌د. مهمانی برایتان آمده است. اگر این مهمان تعارف داشته باشد باید لباس مخصوص بپوشید، نمی‌توانید، لباس تمیز و سفید بپوشید و از او پذیرایی کردید. چه شد؟ برادرم ارزش مرا ندانست. نرفت و لباس رسمی نپوشید. «سربارترین دوست من برای من کسی است که مرا به زحمت بیندازد و به خاطر او احتیاط کنم و بهترین آنان برای من کسی است که همان طور که در تنهایی‌ام هستم، با او باشم.» این بزرگترین برادر است.

یکی از صوفیان گفته است: «از میان مردم تنها با مردمانی معاشرت کنید که با کارهای خوب نزد آنان زیاد نمی‌شوید و با گناه نزد آنان کم نمی‌شوید و این به نفع و ضرر شما است و شما برایش یکسان هستید. و این را گفته است تا با آن از تکلف و تعارف به دور باشد»

اگر شخصی نزد دوست خود بخوابد و پس از طلوع خورشید برخیزد و خسته هم باشد باید عذر او را بخواهد. نماز صبح را قضا نمودی؟ آیا مؤمن این گونه است؟ از این حالت خود شرمند می‌شود.

دیگر هرگز به دیدن تو نخواهد آمد. انسان دچار چنین حالتی می‌شود. پیامبر باری نماز قضایی خواند تا به ما بیاموزد که امکان دارد انسانی کار سختی داشته باشد و ساعت سه نیمه شب بخوابد و نتواند برای نماز صبح بیدار شود، زیرا ممکن است پسرش در طول شب خوابیده باشد. بیدار می‌شود و می‌بیند خورشید طلوع کرده است. هیچ چیز نگویید. زیرا شاید شما هم به این کار دچار می‌شوید.

دوست واقعی کسی است که اگر گناه کردید برایتان توبه کند و اگر بدی کردید عذرخواهی کند:

یکی گفته است: «با انسان‌های اهل دنیا با ادب باشید. با انسان‌های آخرت از روی علم رفتار کنید. با عارفان هر طور خواستید رفتار کنید» هر طور خواستید زیرا تعارف در کار نیست. تنها با کسانی دوست شوید که اگر گناه کردید از سوی شما توبه کند. و اگر بدی کنید به جای شما عذرخواهی کند. او به جای شما عذرخواهی می‌کند. گاهی به کسی خدمتی می‌کنید و می‌گویید: مرا بازخواست نکنید. من چگونه این کار را بکنم و شما به من خدمت می‌کنید؟ از روی فروتنی با زبان خودش می‌گوید ما را بازخواست نکنید. به شما خدمت می‌کند و می‌گوید: از روی خوش خلقی می‌گوید مرا بازخواست نکن. بنابراین: «تنها با کسی دوستی کن که اگر گناه کردی از جانب تو توبه کند و اگر بدی کردی از جانب تو عذرخواهی کند و زحمت تو را بر خود خواند و زحمتی برایت نداشته باشد»

مردی به جنید گفت: «در این زمان برادر وجود ندارد، برادر دوست و وفاداری باقی نمانده است، برادران خدایی کجایند؟» جنید از او روی برگرداند تا سه بار این حرفش را تکرار کرد، وقتی زیاد این حرفش را تکرار کرد، جنید به او گفت: اگر برادری می‌خواهی که زحمت تو را بر دوش بکشد و آزار تو را تحمل کند به جانم سوگند چنین برادرانی اندک‌اند. اگر برادری در راه خدا می‌خواهی که تو زحمت او را بر دوش کثی و آزار او را تحمل کنی از این نوع نزد من بسیار است.»

نگویید نیست.. برادران خدایی زیادند اما از آنان نخواهید به شما خدمت کنند و آزار شما را تحمل کنند. اگر می‌خواهی به کسی خدمت کنی و آزار او را تحمل کنی از این نوع زیاد اند. از این‌ها زیاد اند، آن گاه مرد ساکت شد»

علم نیازمند تلاش و تمرین و مرور است:

این موضوع ادامه‌ی درازی دارد که در درس آینده ان شاء الله آن را به پایان می‌بریم. به هر حال من مطمئنم که در خلال این درس از این اطلاعات استفاده کردید. ولی اگر یکی از شما پس از یک ماه درباره‌ی این موضوع از خودش بپرسد، از حق هشتم، چقدر یادش می‌آید؟ به گمان زیاد چیزی یادش نمی‌آید. بنابراین علم نیاز به تکرار دارد. بنابراین انسان وقت خالی دارد و این کتاب را می‌خرد و شروع به مرور شنیده‌هایش می‌کند. خواندن پی‌پی با تجربه‌های روزانه. شاید این امر این حقایق را به رفتار و سپس به عادات و به اخلاق تبدیل کند. پس هدف فقط آگاه‌سازی نیست. علم به تنهایی ارزشی ندارد. تنها زمانی ارزش دارد که به آن عمل شود. هر چقدر هم معلومات با ارزشی به شما دهم به خدا سوگند از نظر خداوند هیچ ارزشی ندارد مگر آنکه تبدیل به اخلاقی شود که در زندگی شما به کار رود و عاداتی که در عمل رفتار نمایند.

بنابراین انسان اگر بخواهد طالب حقیقی علم باشد، وقتی در دانشگاه بودیم برنامه‌ای برای شنوندگان داشتیم و یک دانشجوی برنامه‌دار. چهار سال برای شنونده یک مدرک بی ارزش می‌دهند، یک شنونده است. اما یک دانشجوی با برنامه‌امتحان دارد. مرور می‌کند. نوشتنی دارد. گزارش کار و تز و موارد بسیار دقیقی دارد. به طور دقیق محاسبه می‌کند.

پس شنیدن تنها سودی ندارد. کتاب در بازار وجود دارد. اگر انسان تلاش کند به تنهایی این موضوعات را در خانه مرور کند و توضیحات مرا یادآور شود این پسندیده است. خواهشی که من دارم این است که این حقیقت‌ها تبدیل به عادات، اخلاق، رفتارهای معیشتی شود. اگر ما این‌ها را انجام دهیم به خدا جامعه‌مانند صف یک دست و پر برجایی خواهد بود. این اخلاق بسیار ارزشمند است. این‌ها حقوقی است که هر کس دوست دارد به تنهایی آن را مانند برنامه‌ای برای خود چاپ کند. حقوق برادران خدایی به خدا زیبا است. شاید خدمتی بزرگ انجام دهد. این فصل به تنهایی یک موضوع است. پس یکی تنها به شنیدن اکتفا نمی‌کند. علم نیاز به تلاش دارد. به مرور و تمرین و یادآوری و عملکرد نیازمند است. برخی این موضوع - حق هشتم- را انتخاب و نکته‌های مهم را یادداشت کرده‌اند. در آخر روز جمعه می‌گوید: چقدر از این‌ها را عملی کردی؟ به دید و بازدید رفته است و

خویشان را دیده است. آیا این اطلاعات را پیاده ساخته است؟ تعارف را دور گذاشته است؟ هیچ انتقادی از آنان نکرده است؟ بسیار دقیق نگر نبوده است؟ کسی را عصبانی نکرده است؟ محافظه کاری نکرده است؟ مردم از او نترسیده‌اند؟ اما این‌ها تنها به عنوان یک سری اطلاعات هیچ ارزشی ندارد. شخصی می‌میرد و دویست کتاب از خود به جا می‌گذارد. وقتی شاگردش در خواب از او می‌پرسد: ای سرورم خدا با تو چه کرد؟ به او می‌گوید: آن عبارات نوشته شده، آن اشاره‌ها همه از بین رفت و تنها نمازهایی ماند که در دل شب خوانده بودم. بنابراین علم به تنهایی ارزشی ندارد. علم به تنهایی هدف نیست. برای این جسته می‌شود که به آن عمل شود. و کسی به علم خود عمل کند خداوند علمی به او می‌دهد که تا کنون نمی‌دانسته است. هر چه خواستید بیاموزید به خدا پاداشی نمی‌گیرید مگر به آن چه آموختید عمل کنید. یعنی اگر با برادران یکی از موارد بالا را انجام دهید این از حفظ تمام کتاب بهتر است. اگر تمام آن را حفظ کنید من مانند غزالی به شما می‌گویم: «یک نسخه اضافه شد»، در بازار مثلا در قطر هشت هزار نسخه از این کتاب وجود دارد اگر شما آن را در طول پنج سال حفظ کنید من می‌گویم: یک نسخه اضافه شد، اگر برخی از احکام آن را عمل کردید نزد خداوند والا می‌شوید پس اولویت با عمل است و حفظ به تنهایی کافی نیست.